

متن پرسش

سلام علیکم: استاد متن زیر قسمتی از بحث در یک گروه تلگرامی است: "...بله این هم می تواند شاهدهی باشد. البته عرایض بنده مستند به روایات خود معصومین و ادله عقلی است نه فرمایشات بزرگان که شاید محل خدشه باشد و کسی بگوید شیخ صدوق اشتباه کرده. خلاصه اینکه آنچه برهان بر آن داریم عصمت در وحی (برای نبی) و عصمت در هر آنچه مربوط به دین و تفسیر قرآن و شریعت است (برای امام) می باشد. برای افعال عادی معصومین دلیلی نداریم که معصوم باشند. این سخن بسیاری از بزرگان شیعه در قرون اولیه بوده است ولی متأسفانه امروزه برخی می گویند عصمت ذاتی ایشان است مانند ذاتی بودن ناطق برای انسان! (نعوذ بالله علی ما سمعنا) " سوال بنده مربوط به اون بخش هست که میگه: «برای افعال عادی معصومین دلیلی نداریم.» این حرف درسته آیا؟ حقیقتاً امامی که واسطه فیض است و آن همه مقام دارند _ که در زیارت جامعه کبیره از خود معصوم نقل است _ عقلانی است که صرفاً در مسائل مربوط به دین عصمت داشته باشند و در امور عادی نه؟ آیا این حرف با مقامات معصومین علیهم السلام منافات ندارد؟

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: در این که علم امام ذاتی نیست، بحثی نمی باشد. برای روشن شدن مطلب، قسمتی از کتاب «مبانی نظری نبوت و امامت» را خدمتتان ارسال می کنم، **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** مطلب روشن می شود: موفق باشید

علم امام

طبق آیهی «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» [۱] که می فرماید برخی پیامبران، را بر برخی دیگر برتری دادیم. از آن جایی که ولایت آن ها باطن نبوتشان است [۲] پس ولایتشان متفاوت می باشد و ریشهی این تفاوت در «مراتب معرفت و علم» و «قدرت روحی» آن هاست. به طوری که عاصف بن برخیا که مقداری از «علم کتاب» برخوردار بود بر اساس ولایت تکوینی که داشت توانست قبل از این که حضرت سلیمان چشمشان را برهم زنند یا چشمشان را برگردانند، تخت بلقیس را از یمَن به اورشلیم بیاورد. قرآن در این باره می فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ» [۳] آن کس که مقداری از علم کتاب را می دانست گفت: من آن را در کمتر از چشم به هم زدنی نزد تو حاضر می کنم. در مقابل این علم که مربوط به عاصف بن برخیا است در قرآن داریم که:

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» [۴] وکافران برتو اعتراض می‌کنند که تو رسول خدا نیستی، بگو: تنها گواه بین من و شما خداست و آن که علم به کتاب نزد وی است. این آیه می‌فرماید: علاوه بر معجزه‌بودن قرآن که گواه است بر این که تو پیامبر و فرستاده‌ی خدا هستی، آن کس که همه‌ی «علم کتاب» در نزد اوست نیز گواه است بر این که تو فرستاده‌ی خدایی .

طبق آیه‌ی اخیر روشن می‌شود کسی در زمان نزول آیه بوده که «علم کتاب» در نزدش بوده و شهادت می‌داده که پیامبر (ص) فرستاده‌ی خداست. و چون آیه در مکه نازل شده، بنا به بسیاری از روایات شیعه و سنی، مصداق آیه به طور مستقیم علی (ع) و به تبع آن اهل‌البیت (ع) اند که دارای علمی می‌باشند که مانند عاصف بن برخیا، موجب تصرف در مبادی عالم می‌شود، منتها مقداری از آن علم در نزد عاصف بن برخیا بود، و آن علم مربوط به مقام «امر» است که مقام ماوراء عالم ماده و عالم تدریج و زمان است. چون قرآن می‌فرماید: «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» [۵] حال با توجه به این که عاصف بن برخیا جزئی از این علم را داراست و توانست آنچنان در عالم تصرف کند که تخت بلقیس را قبل از به‌هم‌خوردن چشم به محضر حضرت سلیمان بیاورد، وسعت ولایت تکوینی علی (ع) را ملاحظه فرمائید که حضرت از همه‌ی «علم کتاب» برخوردارند، همچنان که امام صادق (ع) فرمودند: آنچه عاصف داشت قطره‌ای از اقیانوسی بود که همه‌ی آن نزد ما است. [۶]

در روایت هست که سدید نقل می‌کند: «من و ابوبصیر و یحیی بزّاز و ... در مجلس حضرت صادق (ع) بودیم، ناگهان آن حضرت با حال غضب در مجلس وارد شدند و چون در جای خود قرار گرفتند، گفتند: «يا عَجَباً لِقَوَامِ يَزْعَمُونَ إِنَّا نَعْلَمُ الْعُيُوبَ، لَا يَعْلَمُ الْعُيُوبَ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» جای تعجب است که عده‌ای گمان می‌کنند ما علم غیب داریم، جز خدا کسی عالم به غیب نیست، من قصد داشتم که کنیز خود را با زدن ادب کنم، از دست من فرار کرد و من ندانستم در کدام يك از اطاق‌های خانه مخفی شده است! سدید می‌گوید: چون حضرت برخاستند و به طرف منزل رفتند من و ابوبصیر و میسر به منزل آن حضرت رفتیم و عرض کردیم: فدایت شوم ما امروز در باره‌ی آن کنیز از شما شنیدیم که چنین و چنان فرمودید و ما نمی‌خواهیم به شما نسبت علم غیب دهیم ولیکن ما می‌دانیم که حقا شما علوم بسیار فراوانی دارید! حضرت فرمودند: ای سدید آیا قرآن می‌خوانی؟ عرض کردم بلی. فرمودند: هیچ این آیه را خوانده‌ای که می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفَكَ» عرض کردم؛ آری که حضرت سلیمان به اطرافیان خود فرمود: کدام يك تخت بلقیس را برای من می‌آورید؟ «قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لِقَوِيٍّ أَمِينٌ» عفریتی که از طایفه‌ی جن بود گفت: قبل از این که از جای بلند شوی می‌آورم ولی «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفَكَ» [۷] آن کسی که مقداری از علم کتاب نزد او بود گفت: من آن را نزد تو می‌آورم قبل از آن که چشم خود را به طرف دیگر بگردانی، زیرا جناب آصف بن برخیا برعکس

عفريت جن از مبادي ديگري عمل مي‌کرد که فوق زمان و مکان بود.

حضرت فرمودند: آیا دانستی که او [آصف] چقدر از کتاب الهي علم دارد؟ عرض کردم شما براي من بيان بفرمایید. حضرت فرمودند: به اندازهي يك قطره نسبت به اقیانوس، به این مقدار عاصف بن برخیا از کتاب الهي علم داشت... اي سدير آیا در کتاب خدا این آیه را یافته‌اي که مي‌فرماید: «قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ» [۸] اي پیامبر! بگو كافي است این که خدا شهادت مي‌دهد به رسالت من و آن كسي که «علم کتاب» نزد اوست. سدير گفت: بلي این آیه را هم خوانده‌ام. حضرت فرمودند: آیا كسي که تمام کتاب را مي‌داند با فهم‌تر است يا كسي که بعضي از آن را مي‌داند؟ عرض کردم؛ بلکه كسي که تمام علم کتاب را مي‌داند. آنگاه حضرت با دست خود اشاره به سينه‌شان نمودند و فرمودند: به خدا سوگند «علم کتاب» نزد ماست، به خدا سوگند «علم کتاب» نزد ماست. [۹] ملاحظه فرمائید که چگونه امام (ع) از طريق این آیه ما را متوجه مقام خود نمودند.

ائمه (ع) از آن جهت که در مقام تکوين خود واسطه‌ي فيض هستند، مقام‌شان فوق جبرائيل و میکائيل است ولي از آن جهت که مي‌خواهند به صورت عادي زندگي کنند علمي از خدا طلب نمي‌کنند و موضوع پنهان بودن محل کنيز براي آن حضرت از این نوع است. متوجه باشيد که حضرت (ع) با طرح موضوع کنيز و پنهان شدن او مي‌خواهند علم ذاتي را از خود نفي کنند و روشن کنند علم ذاتي مربوط به خدا است ولي این بدین معني نيست که هر علمي را امام بخواهد خداوند به او ارزاني ننماید.

[۱] - سوره‌ي بقره، آيه‌ي ۲۵۳.

[۲] - در رابطه با این که ولايت، باطن نبوت است فرموده اند: چون «وَلِي» مخاطب به خطاب «أَقْبَل» است و نبي مخاطب به خطاب «ادبر» بعد از «أَقْبَل» است، پس نبوت بدون ولايت صورت نبندد، ولي ولايت بي‌نبوت ممکن است و از این جهت ولايت تکويني منحصر به پیامبر نيست.

[۳] - سوره‌ي نمل، آيه‌ي ۴۰.

[۴] - سوره‌ي رعد، آيه‌ي ۴۳.

[۵] - سوره‌ي يس، آيه‌ي ۸۲.

[۶] - الکافی، ج ۱، ص ۲۵۷. حضرت فرمودند: آنچه نزد جناب عاصف بود «فَدْرُ قَطْرَةٍ مِنَ الْمَاءِ فِي الْبَحْرِ الْأَخْضَرِ» به اندازه قطره آبی بود از دريای سبز يا بحر محيط.

[٧] - سورهي نمل، آيهي ٤٠.

[٨] - سورهي رعد، آيهي ٤٣.

[٩] - اصول كافي، ج ١، ص ٢٥٧.